

عقلانیت و سیاست‌گذاری خارجی

حسین قریب*

چکیده

سیاست‌گذاری خارجی یکی از حوزه‌های مهم سیاست‌گذاری عمومی است. سیاست‌گذاری خارجی مفهومی «وابسته» و تحت تأثیر عوامل مختلفی می‌باشد. این مقاله به تبیین «عقلانیت» به عنوان یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل مؤثر با سیاست‌گذاری خارجی می‌پردازد. از آنجا که مسئولیت سیاست‌گذاری خارجی با نخبگان سیاسی جامعه است، کیفیت عقلانیت آنها به سیاست‌گذاری‌های خارجی گوناگونی منجر می‌شود که دارای نتایج و سرنوشت‌های مختلف استراتژیک برای جوامع مربوطه است. تبیین وضعیت سیاست‌گذاری خارجی در دو کشور شوروی سابق و چین که رهبران آنها دارای کیفیت‌های مختلف عقلانیت هستند، موجب سرنوشت‌های مختلفی برای آن کشورها شده است. نتایج سیاست‌گذاری خارجی در کشور اتحاد شوروی سابق به فروپاشی آن و در دیگری به افزایش قدرت ملی منجر شده است که رمز این تمایز را باید در عقلانیت نخبگان سیاسی آن کشورها جستجو کرد. این امر بیش از پیش ما را به اهمیت کیفیت سیاست‌گذاری خارجی در افزایش قدرت ملی و یا ایجاد ضعف‌ها و کاستی‌های ساختاری و کاهش مشروعیت سیاسی رهنمون می‌سازد.

واژگان کلیدی

سیاست‌گذاری خارجی، نخبگان سیاسی، عقلانیت، تناسب‌سازی

* دکتری مطالعات امنیت ملی و عضو شورای بررسی متون گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
Email: Gharib1337@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۵/۲۴

تاریخ ارسال: ۹۲/۱/۱۸

فصلنامه راهبرد/سال بیست و دوم/شماره ۶۸/پاییز ۱۳۹۲/صص ۱۰۵-۱۲۶

جستار‌گشایی

بقا و پیشرفت مطلوب هر جامعه، در گروی «سیاست‌گذاری‌های عمومی» مناسبی است که از سوی نخبگان سیاسی آن جامعه اتخاذ می‌شود. رویکرد اصلی سیاست‌گذاری، باید معطوف به «حل» مسئله باشد و در صورتی که سیاست‌گذاری‌ها قابلیت حل مسائل و مشکلات مربوطه را نداشته باشند، وضعیت عمومی جامعه دچار اختلال‌های بنیانی و استراتژیک خواهد شد. سیاست‌گذاری عمومی دارای دامنه وسیع و گسترده‌ای است که یکی از حوزه‌های زیر مجموعه آن، «سیاست‌گذاری خارجی» است. نخبگان سیاسی در این حوزه نیز باید دارای کارکردهای مناسب با محیط بیرونی باشند، تا با فرصت‌سازی‌های عدیده‌ای که به دست می‌دهند، نسبت به حل نسبی مسائل مربوط به جامعه، به دستاوردهای مناسبی نایل آیند. سیاست‌گذاری خارجی، مفهومی «وابسته» و تحت تأثیر عوامل مختلفی است. این مقاله در جستجوی تبیین یکی از عوامل با اهمیت، تأثیرگذار و تعیین‌کننده نسبت به کیفیت سیاست‌گذاری خارجی است.

پرسش اصلی مقاله این است که اصلی‌ترین عاملی که کیفیت سیاست‌گذاری خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چیست؟

فرضیه تحقیق برای پاسخ به این پرسش این است که کیفیت عقلانیت نخبگان سیاسی، بیشترین تأثیر را در کیفیت سیاست‌گذاری خارجی دارد.

روش مورد استفاده در این مقاله، مطالعه موردی بر اساس وضعیت سیاست‌گذاری خارجی در کشورهای اتحاد شوروی سابق و چین است. برای آزمون فرضیه در ابتدا به تشریح اجمالی مفاهیم نظری «سیاست‌گذاری»، «عقلانیت»، «نخبگان سیاسی» پرداخته می‌شود، سپس رئوس کارکردهای نخبگان سیاسی کشورهای اتحاد شوروی سابق و چین در خصوص سیاست‌گذاری خارجی و همچنین آثار استراتژیک آنها که متأثر از نوع عقلانیت و خردورزی نخبگان است، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱- مفاهیم نظری

۱-۱. سیاست‌گذاری

«سیاست‌گذاری»، فرآیندی آگاهانه و هوشمندانه است که از سوی نخبگان سیاسی نسبت به انتخاب مناسب از میان راه‌های مختلف موجود، برای اداره جامعه صورت می‌پذیرد. ارائه سیاست، معمولاً از سوی نخبگان فکری است که متضمن استدلال‌های عقلایی در جهت فهم یک مسئله و ارائه راه

حل آن می‌باشد. اما اگر این امر از سوی نخبگان سیاسی و ابزاری جامعه صورت پذیرد، از آنجا که این سیاست‌ها جنبه عملیاتی و اجرایی پیدا می‌کند، «سیاست» به «سیاست‌گذاری» تبدیل شود. پس هر سیاست هنگامی که امکان اجرایی شدن آن فراهم باشد، تبدیل به سیاست‌گذاری می‌گردد (مولر، ۱۳۸۷، ص ۱۰). سیاست‌گذاری که معطوف به حل مسائل عمومی جامعه و اقشار مختلف باشد، «سیاست‌گذاری عمومی» نامیده می‌شود. سیاست‌گذاری عمومی، همواره دارای مرجعیت کلان تحت عنوان «دولت» است. دولت‌ها و نخبگان سیاسی در قالب ارائه سیاست‌گذاری عمومی، در صدد رفع مشکلات و معضلات عمومی جامعه بر می‌آیند (مولر، ۱۳۸۷، ص ۳۰). هرگاه بتوان غایت و هدف اصلی تمامی تلاش‌های دولت را در راستای پاسخ‌گویی عملی به تقاضا و خواسته‌های آحاد شهروندان خلاصه نمود، سیاست‌گذاری عمومی عکس‌العملی بایسته به تقاضای روزافزون جامعه و نهادهای عمومی آن و در جهت حل مشکلات و مسائل مربوطه محسوب می‌شود، در صورت کارآیی مناسب سیاست‌ها و تصمیمات نخبگان سیاسی، از یکسو تقاضا و خواسته‌های شهروندان تأمین

شده و این امر، اطاعت رضایت‌مندانه آنها را از حکومت رقم خواهد زد و از سوی دیگر، موجب تسلط روزافزون شهروندان بر زندگی اجتماعی خویش خواهد شد (اشتریان، ۱۳۸۶، ص ۷). سیاست‌گذاری عمومی، «حلقه واسطه» بین دولت و شهروندان است. دولت و نخبگان حاکم، بر حسب نگرش و دیدگاهی که از جامعه و شرایط محیطی دارند، برای حل مسائل و مشکلات مربوطه به سیاست‌گذاری می‌پردازند. سیاست‌گذاری عمومی، به عنوان علم «دولت در عمل» شناخته می‌شود (مولر، ۱۳۸۷، ص ۱۱).

بدیهی است که ارزیابی دولت در عمل را باید در حوزه‌های مختلفی همچون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و امور خارجی جستجو کرد و آثار سیاست‌گذاری‌های نخبگان را در این حوزه‌ها پیگیری نمود. از آنجا که هر دولتی در محیط بیرونی نیز دارای چالش‌ها و مسائل متنوع و گسترده‌ای است که باید برای حل آنها تدابیر مناسب اتخاذ کند، به سیاست‌گذاری خارجی می‌پردازد. رویکرد اصلی در سیاست‌گذاری خارجی مشتمل بر نحوه ارتباط با محیط بیرونی برای کاهش تهدیدات و بهره‌گیری از فرصت‌ها می‌باشد. با توجه به اینکه این مقاله در صدد تبیین آثار سیاست‌گذاری خارجی در

سرنوشت استراتژیک جوامع هدف همچون اتحاد شوروی سابق و چین است، لذا به تجزیه و تحلیل ابعاد سیاست‌گذاری‌های خارجی نخبگان این جوامع پرداخته شده است.

۲-۱- عقل

عقل در «اندیشه بشری» و همچنین در «آموزه‌های دینی» دارای تعاریف، شأن و جایگاه ویژه‌ای است. «عقل» در این دو قلمرو، عبارت است از نیروی درونی شناخت خوب و بد، نیکی و زشتی، درست و نادرست. هویت انسان و مرزهای جدایی آن با سایر موجودات به گوهر «شناخت» و «تشخیص» بر می‌گردد که ریشه در برخورداری از «عقل» دارد. عقل دارای تعاریف مختلف و گوناگونی است. از جمله تعاریف عقل عبارت است از: قوه تنظیم معلومات بر حسب روابط و مناسباتی معین، همچون روابط و مناسبات میان علت و معلول، اصل و فرع، نوع و جنس، هدف و وسیله و نظایر آنها (فولکیه، ۱۳۶۶، ص ۸۰). برخی دیگر نیز تعریف عقل و عقلانیت را با عدم ارتکاب تناقض در اندیشه مرتبط دانسته و آن را فعالیتی هدف‌دار توصیف کرده‌اند. شماری آن را سعی و تلاش برای حل مسائل (اعم از نظری و عملی) تعریف نموده و عقلانیت را معادل با اتخاذ رهیافت نقادانه در

قبال امور و مسائل مختلف دانسته‌اند (پوپر، ۱۳۷۹، ص ۳۵۵). در تعاریف دیگر، عقلانیت براساس سازگاری منطقی اجزاء با واقعیت (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۱۸۳) و یا انتخاب اهداف درست که با ابزارهای مناسب صورت می‌پذیرد (کوهن، ۱۳۷۹، صص ۲۱۹-۲۱۰) خلاصه شده است.

حضرت علی (ع) نیز در تعریف عقل بیان بسیار ظریف‌تر و عمیق‌تری دارند. بدین معنی که حضرت صرفاً قوه و نیروی «تشخیص» و «شناخت» را جز تعریف محوری عقل نمی‌دانند، بلکه توجه اصلی خود را معطوف به «مراتب تشخیص» می‌نمایند. حضرت می‌فرمایند: «لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر و لكن العاقل من یعرف خیر الشرین» (بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۱۶). «عاقل آن کس نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد، بلکه عاقل کسی است که اگر در مقابل دو شر قرار گرفت، آن عملی را که شرش کمتر است، بشناسد».

نکات اساسی و محوری که از تعاریف ارائه‌شده مربوط به «عقل» و «عقلانیت» به دست می‌آید، در همبستگی و تناسب «هدف» با «وسیله»، «سازگاری منطقی» اجزاء با یکدیگر و با واقعیت، شناخت و «مراتب» تشخیص که باید معطوف به «حل»

مسائل و مشکلات باشد، خلاصه می‌شود. یک بازیگر در صورتی رفتاری عقلایی دارد که با توجه به اطلاعات موجود بهترین مسیر را برای دستیابی به اهداف انتخاب کند و یا اینکه مسیر انتخابی‌اش ناکارآمدتر از آنچه دیگران انتخاب می‌کنند، نباشد. رفتارهایی عقلی و منطقی هستند که هدف‌های دست‌یافتنی را مدنظر دارند و ابزارهایی را به کار می‌گیرند که برای رسیدن به آن هدف‌ها مناسب است. کنش‌های غیرمنطقی نیز اهدافی ندارند و یا در پی اهداف دست‌یافتنی‌اند و یا اینکه ابزارهایی را به کار می‌گیرند که برای رسیدن به اهداف مربوطه، مناسب نمی‌باشند (باتامور، ۱۳۶۹، ص ۵۴؛ کوزر، ۱۳۶۸، ص ۵۱۳). نخبگان سیاسی جوامع و کشورهای که به درجه‌ای از موفقیت رسیده‌اند، برخوردار از خرد و عقلانیتی هستند که دارای سازگاری «درونی» و «بیرونی» بین اجزا و همچنین دارای همبستگی و تناسب بین «روش‌ها» با «اهداف» می‌باشند. این امر موجب تولید سیاست‌گذاری‌هایی می‌شود که معطوف به حل مسئله است. لذا دولت عقلایی، دولتی است که در خصوص به کارگیری موثرترین روش‌ها و شیوه‌های مناسب برای تحقق اهداف تلاش نماید.

لازم به ذکر است که در عقلانیت فلسفی، همواره تأکید بر عقلانی بودن اهداف می‌شود و در عقلانیت عملی و رفتاری، تمامی تلاش‌ها معطوف به انتخاب وسایل و ابزارهای مناسب جهت تحقق اهداف می‌باشد. نگارنده بر این اعتقاد است که هیچ یک از آنها کفایت لازم را نداشته و احتیاج به حلقه تکمیلی دیگری دارند. بدین معنی که نباید سیاست‌گذاری‌ها در مرحله هدف‌گذاری متوقف گردند و به روش‌ها توجهی نشود و یا در تناسب‌سازی بین روش‌ها با اهداف، عقلایی بودن اهداف مورد غفلت واقع شود. بنابر این هنگامی که از عقلانیت نخبگان و دولت صحبت می‌گردد، از یکسو تأکید اصلی معطوف به «تناسب» و کارآیی ابزارها و روش‌ها با اهداف می‌باشد و از سوی دیگر به ماهیت اهداف نیز توجه می‌شود. هرگاه اهداف مورد نظر عقلانی نباشند، تلاش برای تناسب‌سازی اهداف با روش‌ها را نیز نمی‌توان امری عقلانی قلمداد نمود. برای مثال اهداف عام و مهمی همچون دولت‌ها خواستار بقاء و پیشرفت هستند، دولت‌ها سعی در بیشینه ساختن قدرت خود دارند، دولت‌ها باید در پی بهبود سطح زندگی شهروندان خود باشند و...، اهداف عقلانی محسوب می‌شوند و روش‌های دستیابی به آنها نیز اموری عقلانی هستند. اما

تلاش یک دولت، برای پیگیری و کسب بهترین و کارآترین وسایل برای امحا و نابودی نسل بشر و یا تجاوز به حقوق شهروندان و یا سایر دولت‌ها را نمی‌توان امری عقلانی محسوب نمود و تناسب‌سازی‌های مربوطه نیز عقلانی نمی‌باشند. تلاش در جهت تناسب‌سازی و به کارگیری روش‌های مناسب برای رسیدن به اهداف غیرعقلانی، «فرآیندهای عقلایی» محسوب نمی‌شوند و نمی‌توان آن را به عنوان عقلانیت عملی قلمداد نمود. از این‌رو می‌توان گفت مرزبندی‌های اساسی بین مبانی عقلانیت در این مقاله با عقلانیت‌های فلسفی و رفتاری وجود دارد که باید مدنظر قرار گیرد.

و ثروت را باید انتظار داشت (Kohli, 2004, p.1)

در تحلیل نهایی باید گفت بین مفاهیم سه‌گانه «سیاست‌گذاری»، «عقلانیت» و «نخبگان سیاسی»، پیوندهای ذاتی و درونی وجود دارد. بدین معنی که سیاست‌گذاری خارجی در حیطه وظایف نخبگان سیاسی است و کیفیت مناسب آن نیز منوط به کیفیت مطلوب عقلانیت در نزد نخبگان سیاسی است. یکی از ملاک‌ها و شاخص‌های تعیین‌کننده برای کیفیت مطلوب عقلانیت نخبگان سیاسی، برخورداری از تناسب بین روش‌ها با اهداف در سیاست‌گذاری خارجی می‌باشد.

۱-۳- نخبگان سیاسی

نخبگان سیاسی و ابزاری برگزیدگان حکومتی باشند (آرون، ۱۳۷۰، ص ۴۹۵). نخبگان سیاسی کسانی هستند که دارای وظایف حکومتی بوده و تصمیم‌های سیاسی اتخاذ می‌کنند (راش، ۱۳۷۷، ص ۷۰) و دارای مسئولیت سیاست‌گذاری خارجی می‌باشد. رسالت نخبگان سیاسی بسیار مهم است. بدین معنی که اگر نخبگان غیرکارآمد، مسئولیت سیاست‌گذاری و اداره جامعه را بر عهده داشته، ولی در انجام وظایف خود توانایی‌های لازم را نداشته باشند، اتلاف منابع

۲- سیاست‌گذاری خارجی

از نخبگان سیاسی انتظار این است که در پیگیری اهداف سیاست‌گذاری خارجی، همواره بر اساس اصل بنیانی «هزینه - فایده» اقدام نمایند. رعایت این اصل، منوط به رعایت قاعده تناسب بین روش‌ها با اهداف می‌باشد. این امر می‌تواند بستر ساز کاهش ضریب و دامنه تهدیدات جهانی و منطقه‌ای، امکان افزایش بهره‌گیری از فرصت‌های محیطی و همچنین انطباق فعالانه جامعه با تحولات و فرآیندهای نوین جهانی گردد و توانایی‌های جامعه را بازتولید، زمینه‌های

پیشرفت مناسب و رشد چشمگیر شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را فراهم و وضعیت آحاد جامعه را دچار تحول و بهبود اساسی نماید و در نهایت نیز عقلانیت و خردورزی نخبگان سیاسی را رقم زند. بدیهی است که تحقق این موارد منجر به افزایش ضریب اطاعت رضایتمندانه اقشار مختلف از حاکمیت و همچنین افزایش مشروعیت نظام سیاسی می‌گردد.

۳- تبیین مؤلفه‌های سه‌گانه

در ادامه مباحث به تبیین نوع و نحوه ارتباط مؤلفه‌های سه‌گانه مذکور با یکدیگر، در دو کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق و چین پرداخته تا از یکسو کیفیت عقلانیت نخبگان سیاسی آنها به دست آید و از سوی دیگر ابعاد هزینه‌زایی و یا فایده‌مندی سیاست‌گذاری خارجی آن دولت‌ها در جهت آزمون فرضیه مقاله آشکار گردد.

۳-۱- اتحاد شوروی سابق

اتحاد شوروی سابق، یکی از کشورهای منحصر به فرد در جهان محسوب می‌شد، چرا که این کشور دارای وسیع‌ترین سرزمین، متراکم‌ترین قومیت و ملیت، متنوع‌ترین منابع اولیه و فلزات کمیاب و جمعیت قابل توجه بود (طلوعی، ۱۳۶۰، صص ۴۰-۳۰). این کشور در سال ۱۹۱۷، از تجمیع ملیت‌های

گوناگون و در تحت لوای مکتب مارکسیسم-لنینیسم، به نام اتحاد جماهیر شوروی نامیده شد و تحت سیاست‌های مارکسیستی و با مدل راهبردی اقتصاد دولتی و نظام دولت‌سالاری که به عنوان الگوی اصلی توسعه محسوب شد، اداره گردید. سیاست‌گذاری عمومی اتحاد شوروی سابق، براساس نظریه و مدل دولت‌گرایانه بود. این مدل در ابتدا رشد اقتصادی قابل توجهی را توأم با ضایعات متراکم اجتماعی و تلفات بیشمار انسانی، برای کشور به ارمغان آورد. اما به تدریج و به خصوص از دهه ۱۹۷۰، نرخ رشد اقتصادی رو به کاهش گذاشت و بنیان‌های نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه شوروی را دچار تزلزل نمود. در دهه ۱۹۸۰، معضلات اقتصادی کشور رو به شدت نهاد و کشور را در سراشیبی سقوط قرار داد.

یکی از دلایل و ریشه‌های اصلی بحران کشور، به اتخاذ مدل و الگوی نظام دولت‌سالاری و همچنین کیفیت عقلانیت و نحوه سیاست‌گذاری‌ها بازگشت دارد، چرا که سیاست‌گذاری تحت لوای نظام دولت‌سالاری در بخش اقتصادی، موجب جذب کامل مازاد اقتصادی توسط صاحبان قدرت در دولت شده و زمینه‌ساز افزایش قدرت نظامی و کسب امکان توانایی ایدئولوژیک برای تحمیل اهداف

خود بر جامعه و جذب اتباع و آحاد مردم در بوروکراسی عظیم دولت می‌گردد. در این ساختار، نهادهای مدنی و بخش خصوصی فاقد جایگاهی مستقل در عرصه اقتصادی کشور بوده و افراد جامعه نیز فارغ از انگیزه‌های اقتصادی و تولیدی، صرفاً به انجام کارهای دستوری اشتغال دارند. در بخش اجتماعی و فرهنگی نیز هویت انسانی فاقد ارزش و قدر و منزلت است و به انگیزه‌های شخصی افراد، توجهی نمی‌شود و تمامی فعالیت‌ها توسط دولت سیاست‌گذاری و اجرا می‌گردد.

این وضعیت، زمینه پاسخگویی نخبگان سیاسی را محدود ساخته و از این‌رو حساسیت‌های آنها را نیز نسبت به تحولات محیطی به طور چشمگیری کاهش می‌دهد. در عرصه بین‌المللی و خارجی، منجر به سیاست‌گذاری‌هایی در نزد نخبگان سیاسی می‌شود که احساس نیازی نسبت به رعایت قاعده تناسب‌سازی بین روش‌ها با اهداف و همچنین اصل هزینه - فایده نمی‌کنند؛ چرا که اقتصاد دولتی، به صورت عمودی از نهادهای برنامه‌ریز به وزارتخانه‌های مجری و از آنجا به واحدهای تولیدی در حرکت یکنواخت و ثابتی قرار داشته که از نوآوری و خلاقیت نیز بی‌بهره بوده و دارای درک و فهم

مناسبی نسبت به متغیرهای مهم اقتصادی چون قیمت، رقابت، بازار، عرضه و تقاضا، انتخاب و خواسته‌های افراد، انگیزه‌های شخصی، تخصیص بهینه منابع نمی‌باشد. این امر حساسیت و توانایی‌های نخبگان سیاسی را نسبت به «انطباق» فعالانه با تحولات محیطی (در عرصه داخلی و خارجی) زایل ساخته و سیاست‌گذاری‌های خارجی را به دست می‌دهد که در جهت فرصت‌سازی برای بنگاه‌های اقتصادی و فعالیت‌های مولد اقدامی ننموده و به اصل هزینه‌فایده توجهی نداشته و در نهایت نیز موجب ایجاد هزینه‌های مختلف برای جامعه می‌شود.

حلقه واسطه هر نظام و دولتی با محیط پیرامون، سیاست‌گذاری خارجی است. از آنجا که کارکردهای آن در اتحاد جماهیر شوروی سابق، فاقد حساسیت نسبت به تحولات محیطی بود، دغدغه‌ای نیز نسبت به رعایت قاعده تناسب‌سازی روش‌ها با اهداف نداشت. در ادامه مطالب به رؤس چند سیاست‌گذاری خارجی در اتحاد شوروی سابق که فاقد عقلانیت و تناسب بین روش‌ها با اهداف بود، پرداخته می‌شود تا ابعاد شکل‌گیری شکاف عقب‌ماندگی ذهنی و معرفتی نخبگان سیاسی از تحولات محیطی آشکارتر گردد. اهداف سیاست‌گذاری خارجی

بین‌المللی به کاهش رفاه اقتصادی و اجتماعی
آحاد جامعه می‌انجامد که در نهایت نیز
کاهش ضریب مشروعیت نظام سیاسی را در
بردارد. چالش نخبگان سیاسی از عدم توانایی
نسبت به تناسب‌سازی روش‌ها با اهداف برای
تأمین ثروت، درآمد و همچنین منابع مالی
مورد نیاز «آغاز» و با عدم تناسب‌سازی در
عرصه سیاست‌گذاری خارجی «تشدید» و با
تداوم این وضعیت، کشور به مرحله «بحران»
نزدیک‌تر گردید. در ادامه مطالب به ذکر
رئوس چند چالش و عدم تناسب ساختاری در
عرصه اقتصادی اتحاد شوروی سابق، اشاره
می‌شود.

- نخبگان سیاسی برای افزایش قدرت
اقتصادی، همواره به توسعه صنایع سنگین (به
عنوان هدف) تأکید داشتند. آنها این هدف را
از طریق ساختارهای دولتی (به عنوان روش)
پی‌گیری می‌کردند که فاقد قابلیت‌ها و
ظرفیت‌های اجرایی بود. لذا این عدم تناسب،
موجب عدم تحقق اهداف و برنامه‌های توسعه
و کسب ثروت و رشد پایدار تولید ناخالص
داخلی شد.

- ارائه برنامه‌های بلندپروازانه افزایش
محصولات کشاورزی (به عنوان هدف)، در
قالب اصل سوسیالیستی مالکیت جمعی و
تعاونی‌ها (به عنوان روش) پی‌گیری می‌شد. از

نخبگان اتحاد شوروی سابق، بر بسط انقلاب
کمونستی، افزایش تعهدات بین‌المللی و
رقابت‌های تسلیحاتی با امریکا و بلوک غرب
استوار بود. هر یک از این اهداف کلان،
روش‌های مختلفی را به شرح زیر طلب
می‌کرد:

- بسط انقلاب کمونیستی در اروپای
شرقی (به عنوان هدف)، خواهان منابع ویژه و
هزینه‌های گسترده‌ای (به عنوان روش) بود.
- افزایش تعهدات بین‌المللی در
خاورمیانه، افریقا و امریکای لاتین (به عنوان
هدف)، منابع اقتصادی فراوانی را (به عنوان
روش) طلب می‌کرد.

- رقابت‌های تسلیحاتی با امریکا و بلوک
غرب (به عنوان هدف)، افزایش هزینه‌های
اقتصادی (به عنوان روش) را در برداشت.
همان‌طور که مشاهده می‌شود، هر یک از
سیاست‌گذاری‌های خارجی مذکور، منابع ویژه
و قابل توجهی را طلب می‌کرد. بدیهی است
سیاست‌گذاری عقلانی باید در پی برقراری
تناسب‌سازهای مورد نیاز باشد. بدین معنی
که با سازوکارهای مناسب نسبت به افزایش
ثروت و درآمد اقدام تا با تجهیز منابع مورد
نیاز، زمینه‌های تحقق اهداف سیاست‌گذاری
خارجی فراهم گردد. در صورت عدم توانایی
نسبت به این امر، بلندپروازی‌های خارجی و

این‌رو این وضعیت به عدم افزایش محصول‌های کشاورزی منجر شد و درآمدهای مورد نظر نیز حاصل نگردید.

– اجرای برنامه‌های پنج ساله توسعه (به عنوان هدف)، در قالب برنامه‌ریزی مرکزی (به عنوان روش پیگیری می‌گردید. این وضعیت نیز دارای تناسب لازم نبود و لذا به اتلاف منابع قابل توجه، عقب‌ماندگی اقتصادی و عدم تولید ثروت انجامید.

– افزایش رشد اقتصادی (به عنوان هدف)، از طریق سازوکارهای دستوری (به عنوان روش) پیگیری می‌شد. این وضعیت فاقد اثربخشی‌های لازم در جهت تأمین رفاه نسبی آحاد مختلف جامعه بود و از این‌رو رشد پایدار اقتصادی حاصل نگردید.

مؤلفه‌های مذکور به کاهش چشمگیر رشد اقتصادی کشور منجر شد و رشد درآمد ملی از ۷/۱ درصد در سال‌های ۷۰-۱۹۶۶، به ۲/۱ درصد در سال‌های ۸۰-۱۹۷۶ و ۱/۱ درصد در سال‌های ۸۵-۱۹۸۱ کاهش پیدا کرد (Kerplay, 1989, pp.45-50). در عرصه اجتماعی نیز نارضایتی جامعه روشنفکری، تشدید فاصله طبقاتی و ناآرامی‌های قومی تشدید گردید (آگان‌گیان، ۱۳۶۸، صص ۴۶-۴۵).

کارکردهای نخبگان سیاسی جامعه را با «شبکه‌ای» از عدم تناسب‌های ساختاری در عرصه‌های داخلی و خارجی روبه‌رو ساخت. نتیجه قهری این وضعیت، ایجاد شکاف روزافزون بین اهداف بلندپروازانه سیاست‌گذاری خارجی با عدم ثروت‌آفرینی بود که در بستر زمان نیز عمیق‌تر و شکننده‌تر می‌گردید. نخبگان سیاسی یا باید در سازوکارهای تولید ثروت و درآمد بازننگری می‌نمودند و یا اینکه در اهداف سیاست‌گذاری خارجی تجدید نظر می‌کردند. اما به دلیل فقدان حساسیت‌های لازم و همچنین عدم به هنگامی در فهم چالش‌های موجود از سوی نخبگان سیاسی، کشور به «آستانه بحران» همه جانبه سوق داده شد. نخبگان سیاسی باید در طی دوران ۸۵-۱۹۲۵، نسبت به کیفیت سیاست‌گذاری خارجی ارزیابی‌های لازم را به عمل می‌آوردند و عدم تناسب‌های موجود را مرتفع می‌ساختند. اما این امر صورت نپذیرفت، چرا که عقلانیت محدود و بسته نخبگان سیاسی، سیاست‌گذاری‌های غیر روشمند و یکسویه را تولید می‌کرد. این وضعیت نه تنها سیاست‌گذاری خارجی را از خدمت به منافع ملی خارج ساخته بود، بلکه منابع داخلی موجود را صرف اهداف بلندپروازانه سیاست‌گذاری خارجی می‌نمود.

متوازن و پایدار گردید (گورباچف، ۱۳۶۶، صص ۹۳-۸۹).

وی در خصوص عدم تناسب سیاست‌گذاری خارجی با وضعیت داخلی نیز می‌گوید: کشور در یک مسابقه تسلیحاتی درگیر شده بود که به پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و موقعیت بین‌المللی آن تأثیر منفی می‌نهاد. از این‌رو وی خواهان رفع کاستی‌های ساختاری و همچنین تجدید نظر در اهداف بلندپروازانه سیاست‌گذاری خارجی گردید.

تلاش‌های گورباچف به دلیل بسط و گسترش چالش‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی، تراکم عدم تناسب‌سازی‌ها، رشد فساد، تعمیق بحران مشروعیت که در دهه‌های پیشین انباشته شده بود، راه به جایی نبرد و حتی سیاست‌های اصلاحی گورباچف سرکنگبینی بود که صفرا فزود و جسم و کالبد بیمار اتحاد شوروی سابق را به مرحله فروپاشی هدایت کرد. لازم به ذکر است در عملکرد اصلاحات گورباچف نیز تناسب‌سازی‌های مناسب وجود نداشت و فروپاشی اتحاد شوروی سابق را تسریع نمود. اگر اصلاحات در زمان مناسب صورت نپذیرد، کاستی‌های ساختاری در کشور مربوطه نهادینه و تشدید شود و شرایط بحرانی گردد، هرگونه اقدام برای اصلاحات،

بعد از به قدرت رسیدن گورباچف، وی اقدامات گسترده اصلاحی در جهت بازسازی عدم تناسب‌های بنیانی درون‌بخشی و برون‌بخشی مذکور را آغاز می‌نماید. رویکرد اصلی اصلاحات گورباچف، خارج ساختن کشور از بحران بود.

وی در جلسه عمومی کمیته مرکزی حزب، راه‌حل‌های خود را مبنی بر ضرورت اصلاحات همه‌جانبه در عرصه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ارائه می‌دهد. وی در این نشست، به ضرورت افزایش توسعه اقتصادی، توجه به فنون جدید، شیوه‌های نوین مدیریت، لزوم تغییر در سیاست‌های سرمایه‌گذاری، نوسازی فنی، اولویت به صنایع مصرفی و... تأکید می‌نماید. همچنین وی از رکود، خودکامگی و اشتباهات «ذهنی» حزب در دوران برژنف شدیداً انتقاد می‌کند (مندراس، ۱۳۷۰، صص ۲۳-۲۴). او با تجدید ساختار اداری - سیاسی اتحاد شوروی سابق، خواهان توجه به انگیزه‌های فردی، تمرکززدایی، توسعه و ترویج مالکیت خصوصی، تأکید به جذب سرمایه‌های خارجی و فناوری‌های پیشرفته، برای ارتقاء توانایی‌ها و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی و اقتصادی کشور، در جهت نیل به توسعه

موجب سربازکردن زخم‌های کهنه جامعه شده و دارای اثر معکوس خواهد بود.

به گفته الکسی دوتوکویل، برای حکومت بد، هیچ چیزی بدتر از اصلاحات نیست. تجربه به ما آموخته است که معمولاً خطرناک‌ترین لحظه‌ها برای حکومت بد، لحظه‌ای است که آن حکومت دست به انجام اصلاحات می‌زند. تنها سیاستی ماهرانه می‌تواند حاکمی را که پس از دورانی طولانی از حکومتی جابرانه به اصلاح وضع اتباع خود می‌پردازد، قادر به حفظ تخت و تاجش نماید. شکوه و شکایتی که مدت‌ها به دلیل آنکه غیر قابل رفع به نظر می‌رسید، تحمل می‌شود. اما در لحظه‌ای که امکان از میان برداشتنش در ذهن مردم متصور می‌گردد، تحمل‌ناپذیر می‌شود (بشیریه، ۱۳۶۸، ص ۱۲).

نخبگان سیاسی اتحاد شوروی سابق، با عدم تشخیص‌های مناسب و همچنین با عدم تناسب‌سازی بین روش‌ها با اهداف، توسعه کشور را دچار عدم توازن و تناسب نموده بودند. این وضعیت باید در دهه‌های پیشین مورد بازنگری و اصلاح واقع می‌شد، اما تأخیر در شناخت موضوع، فرآیند تصمیم‌گیری و اجرا، زمان اصلاحات و بازنگری‌های ساختاری و... را نیز به تأخیر انداخته بود. سیاست‌گذاری‌هایی که در طی هفتاد سال،

برخوردار از عدم تناسب‌های متنوع و همچنین چالش‌های عقلانیت و خردورزی بودند، اتحاد شوروی سابق را دارای حکومت «بد» نموده بود.

نخبگان سیاسی با عدم عقلانیت و خردورزی‌های مکرر، جامعه را دچار «شبکه‌ای» از عدم تناسب‌های «بخشی» و «بین بخشی» نموده و آن را از «تعادل» خارج ساختند و عاقبت کشور دچار فروپاشی شد.

۳-۲- چین

بعد از پیروزی انقلاب کمونیستی در کشور اتحاد شوروی سابق و پیوستن کشورهای اروپای شرقی به بلوک کمونیسم، وقوع انقلاب کمونیستی در کشور چین، بازتاب بسیار گسترده‌ای در سطح جهان داشت. انقلاب کمونیستی چین در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید و حاکمیت سیاسی-ایدئولوژیک جدیدی را به وجود آورد. بعد از پیروزی انقلاب و در سال‌های آغازین آن، نگرش‌های متفاوتی در نزد نخبگان سیاسی کشور وجود داشت که منجر به سیاست‌گذاری‌های مختلف داخلی و خارجی شد.

با غلبه جناح رادیکال (به رهبری مائو) بر جناح‌های میانه (به رهبری چوئن لای) و راست (به رهبری دنگ شیائوپنگ)، اهداف

کلان زیر در عرصه داخلی و خارجی مدنظر
نخبگان سیاسی کشور قرار گرفت:

- بازسازی جامعه و رشد اقتصادی با
تأکید بر اصل خودکفایی؛

- بازپس‌گیری مناطق از دست رفته
همچون تایوان، ماکائو، تبت و هنگ‌کنگ.

عقلانیت مائو، تناسب‌سازی لازم بین
روش‌ها با اهداف مربوطه را نداشت. از این‌رو
وی با اتخاذ سیاست‌گذاری «انقلاب در
انقلاب» که در قالب برنامه‌های همچون
جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی تبلور یافته
بود، خواهان تحقق اهداف دوگانه مزبور بود. از
آنجا که برنامه‌ها و روش‌های مربوطه، موجب
ظهور و بروز تنش‌های گسترده اجتماعی و
سیاسی در داخل کشور شد و صدور انقلاب
کمونیستی را نیز به دخالت‌های سیاسی،
کودتاهای نظامی و... در عرصه جهانی مبدل
ساخت، هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی قابل
توجهی بر کشور تحمیل گردید و تحقق
اهداف را دچار چالش نمود. بازسازی جامعه و
رشد اقتصادی، جذب سرمایه خارجی و
فناوری‌های پیشرفته را طلب می‌نماید و
همچنین خواهان ارتقاء دانش فنی و سطح
مدیریت می‌باشد. اما در دوران انقلاب
فرهنگی، عرصه سیاست خارجی چین، دچار
تحریم‌های گسترده جهانی شد و بنابر این

زمینه‌های لازم برای جذب سرمایه خارجی و
اخذ فناوری پیشرفته وجود نداشت. لذا هدف
بازسازی اقتصادی جامعه دچار چالش اساسی
گردید. در زمان مائو، جذب سرمایه خارجی
امری ناپسند و ضد مردمی تلقی می‌شد
(کلو، ۱۳۶۸، صص ۷-۱۰)، از این‌رو وی همواره
بر «خودکفایی» و «مالکیت اشتراکی» تأکید
می‌کرد. اصرار «مطلق» بر خودکفایی و
مالکیت اشتراکی، بخش‌های اقتصادی را از
رقابت و افزایش کارآیی به دور می‌داشت و
بازدهی اقتصادی و ضریب بهره‌وری را کاهش
می‌داد. سیاست‌های خودکفایی که توأم با
انزواگرایی چین در عرصه جهانی بود، جامعه
را از فناوری پیشرفته محروم ساخت و بازدهی
اقتصادی و بهره‌وری را نیز دچار کاستی‌های
فراوان نموده بود. مائو با نفی کارکرد
سیاست‌گذاری خارجی که در جهت جذب
سرمایه‌های خارجی و همچنین فناوری‌های
پیشرفته معنی‌دار می‌گردید، برنامه‌های اول
(۵۷-۱۹۵۳) و دوم (۶۲-۱۹۵۸) توسعه را با
تأکید بر خودکفایی تدوین و به اجرا گذاشت.
اما این برنامه‌ها دارای چالش در عقلانیت
بودند. بدین معنی که روش‌های متناسب
برای تحقق اهداف خودکفایی اتخاذ نشده بود.
مائو برای نیل به خودکفایی در صنایع سنگین
و کشاورزی، از روش‌ها و شیوه‌های مالکیت

اشتراکی بهره می‌جست که فاقد کارکردهای مناسب بود. برنامه‌های مزبور، در سال‌های اول از روند خوبی برخوردار بودند، اما در نهایت عملکرد هر دو برنامه نامطلوب و پرهزینه برای آحاد جامعه بود که افزایش واردات مواد غذایی و کالاهای اساسی را در برداشت. در طی سال‌های ۶۲-۱۹۵۸، بازده کشاورزی ۲۸ درصد، بازده صنایع سبک ۲۱ درصد و بازده صنایع سنگین ۲۳ درصد کاهش یافت (شاهنده، ۱۳۸۳، ص ۸۹). سیاست‌گذاری خارجی مائو نیز تنش‌زایی‌های فراوانی را به دست داد و همین امر تحقق هدف بازپس‌گیری مناطق از دست رفته را دچار چالش ساخت.

عقلانیت مائو، به سیاست‌گذاری‌های خارجی انجامید که معطوف به روابط با کشورهای جهان سوم، کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش و صدور انقلاب شده بود و این امر از یکسو فاقد کارکردهای مناسب برای تأمین رفاه عمومی، افزایش ثروت و رشد اقتصادی بود و از سوی دیگر نمی‌توانست زمینه‌های بازگشت مناطق از دست‌رفته به سرزمین اصلی را فراهم سازد. ریشه این کاستی را باید در عدم تناسب‌سازی‌های لازم بین «اهداف» با «روش‌ها» در سیاست‌گذاری‌ها جستجو کرد.

بعد از مرگ مائو و بعد از فراز و نشیب‌های مختلف، دنگ شیائوپنگ به قدرت می‌رسد. اصلی‌ترین تمایز جدی دوران جدید با عصر مائو را می‌توان در تفاوت سیاست‌گذاری‌ها و به خصوص «کیفیت» سیاست‌گذاری خارجی خلاصه کرد که ریشه در کیفیت‌های متفاوت عقلانیت نخبگان سیاسی در دو دوره مربوطه داشت. رئوس چند سیاست‌گذاری کلان خارجی در عصر دنگ عبارت است از:

- تعاملات بین‌المللی

دنگ، نیل به توسعه پایدار را بدون دستیابی به روابط مستحکم، همه‌جانبه و متقابل جهانی و بین‌المللی مقدور و میسر نمی‌دانست. از این‌رو وی تمامی تلاش خود را معطوف به تبیین سیاست‌گذاری خارجی نمود که در برگیرنده تنش‌زدایی و همچنین برخورداری از بهره‌گیری نسبت به فرصت‌های محیط بین‌المللی باشد. مراحل توسعه از نظر دنگ، از طریق جذب منابع (سرمایه، تکنولوژی، مدیریت و...) و ثبات داخلی و بین‌المللی پیموده می‌شد. لذا وی چین را از بازیگر مخالف نظام بین‌المللی و حامی جنبش‌های آزادی‌بخش خارج ساخت و به بازیگری همراه، اما منتقد نظام جهانی تبدیل نمود. در دوران مائو، چین کشوری

تجدید نظر طلب محسوب می‌شد که مخالف نظام و نظم جهانی بود، اما در عصر دنگ، به حافظ وضع موجود و منتقد آن تبدیل شد. این جابه‌جایی نقش، موجب جابه‌جایی اهداف کلان در سیاست‌گذاری خارجی گردید. دنگ اعتقاد داشت که برای نیل به قدرت و ثروت بیشتر، چین محتاج یک دوره طولانی آرامش داخلی و صلح بیرونی است (Finger, 2011, p.46). این ایده در قالب سیاست‌گذاری‌های خارجی جدید خود را نشان داد که زمینه‌ساز بهره‌گیری از فرصت‌های بین‌المللی همچون کسب فناوری‌های پیشرفته، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و افزایش حجم تبادلات و تجارت خارجی (واردات و صادرات) برای رشد و توسعه ملی شد.

دنگ به ضرورت جذب فناوری پیشرفته و نقش بارز آن در رشد اقتصادی و افزایش نرخ بهره‌وری اعتقاد داشت. وی در یکی از نقدهای خود که نسبت به تبیین عدم تناسب‌های سیاست‌گذاری‌های مربوطه در دوران مائو ارائه نمود، انقلاب فرهنگی را موجب انزوای علمی و عقب‌ماندگی تکنولوژی یک کشور می‌دانست. او در این خصوص می‌گوید: در دهه ۱۹۶۰، ما در علوم و تکنولوژی از کشورهای پیشرفته عقب

بودیم، اما یک دهه بعد این شکاف بیشتر شد، زیرا دنیا با سرعت زیادی در حال پیشرفت بود. اقتصاد چین در مقایسه با کشورهای پیشرفته، ده تا بیست سال و در برخی زمینه‌ها حتی تا پنجاه سال عقب است (شاهنده، ۱۳۸۳، ص ۲۳۱). لذا وی تمامی سعی و تلاش خود را از طریق گسترش تعاملات بین‌المللی، صرف جبران عقب‌ماندگی فناوری نسبت به کشورهای پیشرفته نمود.

با جذب فناوری‌های پیشرفته، کشور چین شاهد تحولات گسترده‌ای در میزان حجم تبادلات و تجارت خارجی در طی دهه‌های ۲۰۰۰-۱۹۸۰ بوده است. میزان صادرات و واردات قبل از اصلاحات به ۲۰ میلیارد دلار می‌رسید و در سال ۱۹۹۰ به ۱۱۵ میلیارد دلار بالغ گردید. ارزش صادرات در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶، به ترتیب بالغ بر ۳۲۵ و ۹۶۸ میلیارد دلار گردید. در این میان سهم کالاهای ساخته‌شده با فناوری پیشرفته دارای جایگاه ویژه‌ای در صادرات بوده است. در سال ۲۰۰۶، میزان صادرات اقلام رایانه‌ای و صنایع مخابرات به ترتیب بالغ بر ۸۴ و ۷۳ میلیارد دلار بوده است. ارزش صادرات و واردات کالا در سال ۲۰۱۱، به ترتیب بالغ بر ۱۹۰۰ و ۱۷۴۳ میلیارد دلار

(WTO, 2012) و همچنین ارزش تجارت صادرات و واردات خدمات بازرگانی در سال ۲۰۱۱ به ترتیب بالغ بر ۱۸۲ و ۲۳۶ میلیارد دلار بوده است (WTO, 2012). مجموع ذخایر ارزی چین در سال ۱۳۸۹ بالغ بر ۲۸۴۷ میلیارد دلار گردیده است (سریع القلم، ۱۳۹۰، ص ۶۰).

میزان سرمایه‌گذاری خارجی نیز در طی دوران ۲۰۰۵-۱۹۸۵، افزایش قابل توجهی یافت. میزان سرمایه‌گذاری خارجی از ۲/۵ میلیارد دلار در سال‌های ۸۳-۱۹۷۹، به بیش از ۴۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ و به ۶۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ رسیده است (UNCTAD, 2003).

هرگاه به این نکته توجه شود که جذب سرمایه‌گذاری خارجی، ثبات سیاسی، امنیت داخلی، کیفیت مناسب نیروی کار و مزیت‌های درون اقتصادی را طلب می‌کند، ابعاد و دامنه تغییرات و تحول‌های اقتصادی و استراتژیک که در کشور چین بر حسب تغییر در سیاست‌گذاری خارجی به وجود آمد، بیشتر آشکار می‌شود. به عبارت دیگر برای پذیرش و میزبانی سرمایه‌های خارجی، باید در تمامی زیرساخت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و آموزشی کشور تغییرات

اساسی صورت گیرد که این امر در عصر دنگ اتفاق افتاد.

یکی از تدابیر بسیار مهم دنگ برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و کسب فناوری‌های پیشرفته، سامان‌دهی «مناطق آزاد» کشور و همچنین بازتعریف نوین از آنها بود. وی مناطق آزاد اقتصادی را به عنوان پنجره‌های این کشور به جهان خارج می‌دانست که کسب تکنولوژی، جذب مدیریت و سرمایه‌های خارجی، را برای نوسازی چین، میسر می‌نماید (فرازنده، ۱۳۶۸، ص ۴۴). وی معتقد بود چهار برابر کردن تولید ناخالص ملی در طی دوره ۲۰۰۰-۱۹۸۰، بدون تماس‌های بین‌المللی مقدور و میسر نمی‌باشد (فرازنده، ۱۳۶۸، صص ۳-۲). حدود ۵۰ درصد تجارت خارجی و بیش از ۶۰ درصد سرمایه‌گذاری خارجی، در مناطق آزاد تمرکز داشته و هم اکنون نیز این روند ادامه دارد (نقی زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵).

– بازگرداندن مناطق استراتژیک به کشور

سیاست‌ها و خط‌مشی‌های نوین بین‌المللی دنگ، موجب شد که هنگ‌کنگ به چین بازگردانده شود. هنگ‌کنگ منطقه‌ای با اهمیت محسوب شده و تحت سیستم اقتصاد

آزاد اداره می‌گردید. از این‌رو نحوه الحاق آن به کشوری که برخوردار از سیستم دولت‌سالاری و نظام سوسیالیستی بود، از موضوعات بحث‌برانگیز محافل سیاسی و استراتژیک بود. اما دنگ با برخورداری از عقلانیت منظم و روشمند، سیاست‌گذاری‌های پویا، ایده و اندیشه بدیع «یک کشور و دو نظام»^۱ را مطرح کرد و پس از گذشت ۱۰۰ سال، هنگ کنگ را به کشور مادری بازگرداند. دنگ برای حل اختلاف‌های سرزمین، دارای سیاست‌گذاری خارجی نوین بود. وی با کنار گذاشتن اختلافات حاکمیتی با مناطق از دست رفته، به همکاری‌های مشترک با آنها روی آورد، چرا که وی معتقد بود در اثر بسط و توسعه همکاری‌های اقتصادی، اختلافات مرتفع شده و در نهایت نیز آنها به استخدام سیاسی و حاکمیتی چین درخواهند آمد. این رویه کماکان از سوی جانشینان دنگ پیگیری می‌شود. رهبران جدید چین نیز تحت اندیشه‌های دنگ، در پی الحاق تایوان می‌باشند.

اگر در اتحاد شوروی سابق و دوران مائو، بین سیاست‌گذاری خارجی و منافع ملی شکاف عمیقی وجود داشت، در عصر دنگ سیاست‌گذاری خارجی در خدمت منافع ملی

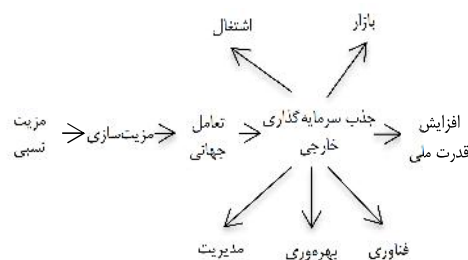
قرار گرفت و در جهت افزایش رشد اقتصادی و توسعه ملی معنی‌دار گردید. در تفکرات استراتژیک دنگ، «شبکه‌ای» منظم و روشمند از سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی وجود داشت که دارای تناسب معقول و منطقی نسبت به یکدیگر بودند. به رئیس بعضی از سیاست‌گذاری‌های «ترکیبی» و «شبکه‌ای» در عصر دنگ اشاره می‌گردد:

– رشد اقتصادی و افزایش ثروت ملی (به عنوان هدف)، توجه به انگیزه‌های فردی و پذیرش سایر انواع مالکیت را در عرصه داخلی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی و کسب فناوری‌های پیشرفته را در عرصه خارجی (به عنوان روش) طلب می‌کرد. تناسب‌سازی از سوی دنگ صورت پذیرفت و بازدهی اقتصادی از افزایش چشمگیری برخوردار شد. — جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری‌های پیشرفته (به عنوان هدف)، بدون تنش‌زدایی و تعامل‌های گسترده بین‌المللی (به عنوان روش) میسر و مقدور نبود. لذا روش‌های مزبور در دستور کار نخبگان جدید قرار گرفت و با جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و فناوری‌های پیشرفته زمینه برای افزایش تولید ناخالص داخلی فراهم گردید. — بازگرداندن مناطق استراتژیک مانند هنگ کنگ (به عنوان هدف) از طریق

1. One Country, Two Systems Formula

تنش‌زدایی و تعامل مثبت بین‌المللی (به عنوان روش) تحقق پیدا کرد و فرصت گسترده‌ای برای توسعه ملی کشور فراهم شد. شکل زیر نیز ارتباط و پیوندهای علی و ارگانیکی اجزای مختلف پیشرفت و توسعه پایدار را که محصول عقلانیت و سیاست‌گذاری‌های نوین خارجی در عصر دنگ می‌باشد، نشان می‌دهد.

شکل شماره (۱) - ارتباط اجزای پیشرفت و توسعه پایدار



با مشاهده پیوندها و حلقه‌های ترکیبی میان اجزای سیاست‌گذاری خارجی، مرزهای جدایی سیاست‌گذاری‌های دنگ با سیاست‌گذاری‌های عصر مائو آشکار می‌گردد که هر یک از آنها دارای کارکردهای متفاوت می‌باشند و می‌توان آثار سیاست‌گذاری‌های مربوطه را مورد ارزیابی قرار داد. تمامی وجوه تمایزهای مربوطه را باید در کیفیت عقلانیت نخبگان سیاسی جستجو کرد.

عقلانیت، همواره در پرتو نظریه‌ها و چارچوب‌های نظری شکوفاتر می‌شود. از

این‌رو دنگ شیائوپنگ مبانی نظری خود را براساس سوسیالیسم، مائوئیسم، ارزش‌های ملی و اقتصاد بازار استوار ساخت و عقلانیت جدیدی را به دست داد که در سیاست‌گذاری‌های نوین خارجی تبلور پیدا کرد. وی رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی و پیشرفت جامعه را با رعایت انگیزه‌های فردی و سازوکارهای رقابتی، توأم با جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری‌های پیشرفته پی‌گیری می‌کرد. تناسب سازی‌های به عمل آمده در عصر دنگ را می‌توان اوج عقلانیت و همچنین نمایانگر انسجام در سیاست‌گذاری خارجی چین مدرن محسوب نمود.

سیاست‌گذاری نوین خارجی چین موجب گردیده است که رهبران کشور بتوانند چشم‌انداز آینده را حول برخورداری از فناوری‌های پیشرفته و موج سوم و برای تبدیل شدن به یکی از قدرت‌های برتر تعریف نمایند (تافلر، ۱۳۸۸، صص ۴۵۸-۴۵۰).

فرجام

نخبگان سیاسی با سیاست‌گذاری‌های خود در بقا و پیشرفت جامعه نقش‌آفرینی می‌کنند. سیاست‌گذاری خارجی نیز یکی از حوزه‌هایی است که به نحوه ارتباط جامعه با محیط بیرونی پرداخته و درصدد کسب فرصت‌ها و دورسازی تهدیدات می‌باشد.

کیفیت سیاست‌گذاری خارجی نخبگان سیاسی تحت‌الشعاع کیفیت عقلانیت آنان است و کیفیت عقلانیت در نحوه تناسب‌سازی روش‌ها با اهداف تبلور پیدا می‌کند. چه بسیار جوامعی که نخبگان سیاسی آنها فاقد تناسب‌سازی‌های لازم بوده و از این‌رو سیاست‌گذاری خارجی آنها نتوانسته است در جهت بقا یا پیشرفت جامعه به کار آید و جوامع بسیار دیگر بوده‌اند که با کیفیت مناسب خردورزی نخبگان سیاسی دارای سیاست‌گذاری خارجی مناسب بوده و از فرصت‌های محیطی کمال بهره‌برداری را برای بقا و پیشرفت خود به عمل آورده‌اند. در این مقاله به تبیین وضعیت عقلانیت و سیاست‌گذاری خارجی در دو کشور اتحاد شوروی سابق و چین به عنوان نمادهای کشورهای دسته اول و دوم پرداخته شد.

از بررسی‌های به عمل آمده، این نتیجه در کشور اتحاد شوروی سابق به دست آمد که نخبگان سیاسی دارای ضعف‌های مفرط نسبت به تناسب‌سازی روش‌ها با اهداف بوده‌اند. بدین معنی که اهداف سیاست‌گذاری خارجی همچون بسط انقلاب کمونیستی، افزایش تعهدات بین‌المللی، رقابت تسلیحاتی با آمریکا و بلوک غرب، منابع ویژه اقتصادی و هزینه‌های گسترده‌ای را طلب می‌کردند. اما از

آنجا که سازوکارها و روش‌های به کار گرفته‌شده در نظام دولت‌سالاری، فاقد قابلیت و پویایی لازم برای ثروت‌آفرینی و کسب درآمد بود، امکان پشتیبانی از اهداف سیاست‌گذاری خارجی وجود نداشت. از این‌رو پیگیری این اهداف، موجب ایجاد فشار بر منابع اقتصادی موجود گردید و این امر به کاهش رفاه اجتماعی و ضریب امنیت اقتصادی منجر شد و در نهایت مشروعیت نظام سیاسی را دچار چالش نمود. با تشدید چالش‌ها، کشور به بحران همه‌جانبه سوق پیدا کرد و عاقبت نیز دچار فروپاشی شد. رعایت قاعده تناسب‌سازی ایجاب می‌کرد که نخبگان سیاسی در پی روش‌های مناسب و مورد نیاز برای افزایش درآمد و ثروت بر می‌آمدند و یا اینکه در اهداف سیاست‌گذاری‌های خارجی بلندپروازانه تجدیدنظر می‌نمودند. عدم تأمل و تعقل نسبت به رفع شکاف و چالش و با تداوم عدم تناسب‌سازی در سیاست‌گذاری خارجی، یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم در فروپاشی اتحاد شوروی سابق تبلور پیدا کرد.

روند عقلانیت و سیاست‌گذاری خارجی در کشور چین دارای چهره‌ای دوگانه بوده است. در عصر مائو سیاست‌گذاری خارجی دارای تناسب لازم بین روش‌ها با اهداف نبود

و از این‌رو فشار گسترده‌ای را بر منابع موجود وارد ساخت که موجب کاهش رشد اقتصادی، رفاه اجتماعی و ثروت ملی گردید. همچنین باید افزود که با اتخاذ سیاست‌های خارجی تنش‌زا و عدم تناسب‌سازی‌های مختلف، مائو نتوانست مناطق استراتژیکی همچون هنگ‌کنگ و تایوان را به کشور اصلی بازگرداند. بعد از مرگ مائو و با به قدرت رسیدن دنگ، تحولات اساسی در سیاست‌گذاری خارجی چین صورت پذیرفت. بدین معنی که از یکسو در جهت‌گیری‌های سیاست‌گذاری خارجی تغییر حاصل شد و از سوی دیگر نیز نسبت به تناسب‌سازی روش‌ها با اهداف اقدام گردید.

کانون سیاست‌گذاری خارجی در چین از توسعه‌طلبی به فرصت‌سازی برای افزایش قدرت پایدار در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی تغییر پیدا کرد. اگر در اتحاد شوروی سابق و دوران مائو، سیاست‌گذاری خارجی معطوف به بسط تعهدات بین‌المللی و صدور ارزش‌ها بود، در عصر دنگ دارای کارکردهایی مبتنی بر جذب سرمایه‌گذاری خارجی، کسب فناوری‌های پیشرفته، ورود به بازارهای جهانی و منطقه‌ای برای صادرات و واردات کالا و خدمات جهت افزایش هر چه بیشتر درآمد و ثروت ملی گردید. به عبارت

دیگر در عصر دنگ و چین جدید، سیاست خارجی به عنوان هدف محسوب نمی‌شد، بلکه در خدمت نظام داخلی کشور بود. حال آنکه معادله مزبور در اتحاد شوروی سابق و دوران مائو، در روند معکوسی قرار داشت.

رعایت قاعده تناسب‌سازی بین روش‌ها با اهداف در عصر دنگ موجب بازگرداندن منطقه استراتژیک هنگ‌کنگ به چین شد. جانشینان دنگ، با بهره‌گیری از سیاست‌گذاری خارجی و همچنین روش‌های وی در پی الحاق سایر مناطق به سرزمین اصلی هستند. کیفیت‌های متفاوت سیاست‌گذاری خارجی در دوران مائو و دنگ که ریشه در عقلانیت متفاوت نخبگان داشت، دارای کارکردهای گوناگون در خصوص سرنوشت استراتژیک و منزلت کشور چین می‌باشد.

تبیین‌های به عمل آمده نسبت به آزمون فرضیه ارائه‌شده، این فرضیه را تأیید می‌کند که کیفیت‌های مناسب عقلانیت در نزد نخبگان سیاسی، به کیفیت‌های متفاوت در سیاست‌گذاری خارجی در کشورها منجر می‌شود که دارای نتایج مختلف نسبت به سرنوشت استراتژیک کشورهای مربوطه است. بدین معنی که سیاست‌گذاری‌های خارجی که فاقد تناسب‌سازی بوده و یا از عقلانیت

۸. تافلر، آلوی و هیدی تافلر (۱۳۸۸)، *انقلاب در ثروت آفرینی*، ترجمه عبدالرضا رضایی نژاد، تهران: نشر فرا.

۹. راش، مایکل (۱۳۷۷)، *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: انتشارات سمت.

۱۰. ریتزرز، جرج (۱۳۷۴)، *نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی تهران: انتشارات علمی.

۱۱. سریع القلم، محمود (۱۳۹۰)، قدرت و عملکرد سیاست خارجی، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره ۱.

۱۲. شاهنده، بهزاد و جواد طاهایی (۱۳۸۳)، *چین نو*، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک.

۱۳. طلوعی، محمود (۱۳۶۰)، *از لنین تا گورباچف*، تهران: انتشارات هفته.

۱۴. فرازنده، حسن (۱۳۶۸)، *مناطق ویژه اقتصادی چین*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۱۵. فولکیه پل، (۱۳۶۶)، *فلسفه عمومی*، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۱۶. کوزر لوئیس (۱۳۶۸)، *بازنگری و اندیشه بزرگان جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: سخن.

۱۷. کلر ماری (۱۳۶۸)، *جمهوری خلق چین (۱۹۴۹-۱۸۵)*، تهران: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

۱۸. کوهن جاناتان، (۱۳۷۹)، معقولیت، ترجمه سعید ناجی، *فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی*، ش ۱۵.

مناسب نخبگان سیاسی بهره ای نداشته باشند، زمینه ساز فروپاشی کشور (نمونه اتحاد شوروی سابق) و یا عدم پیشرفت کشور (نمونه چین در عصر مائو) می گردند. اما سیاست گذاری های خارجی که از تناسب سازی های لازم برخوردار بوده و یا از عقلانیت مناسب و روشمند نخبگان سیاسی بهره مند باشند، موجب پیشرفت کشور (نمونه چین در عصر دنگ و نخبگان سیاسی جانشین وی) می شود.

منابع فارسی

۱. آرون، ریمون (۱۳۷۷)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۲. آگانگیان، ابل (۱۳۶۸)، *درباره پروسترویکا*، ترجمه سیاوش مریدی و کاظم فرهادی، تهران: پاپیروس.
۳. اشتریان، کیومرث (۱۳۸۶)، *سیاست گذاری عمومی ایران*، تهران: میزان.
۴. *بحار الانوار* (۱۳۸۶)، مواعظ و حکم در باب ۷۳، جلد هفدهم.
۵. باتامور، تی بی (۱۳۶۹)، *نخبگان و جامعه*، ترجمه علیرضا طیب؛ تهران: دانشگاه تهران.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۶۸)، *پلورالیسم بحران توسعه در دوران گورباچف*، تهران: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۴.
۷. پوپر، کارل (۱۳۷۹)، *اسطوره چارچوب (در دفاع از علم و عقلانیت)*، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو.

۱۹. گورباچف میخائیل، (۱۳۶۶)، *پروسترویکا*، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران: انتشارات آمل.
۲۰. مولر پیر، ۱۳۸۷، *سیاست‌گذاری عمومی*، ترجمه دکتر ملک احمدی، تهران: انتشارات دادگستر.
۲۱. مندراس ماری و دیگران، (۱۳۷۰)، *شوروی گورباچف*، ترجمه عباس آگاهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی
30. Kerplay Basile (1988), *Gorbachev's Russia*, NewYork: Pantheon Books.
31. Kohli, Atul (2004), *State – Directed Development, Political Power and Industrialization in the Global Periphery*, Global University Press.
32. Petras.J (2000), China in the Context of Globalization, *Journal of Contemporary Asia*, Vol.30, No.1.
33. UNCTAD (2006), *World Investment Report*, NewYork, United Nations.
34. Vohra Rarbin (1997), Chinas Open Door and the U.S, Foregin Investment and National Autonomy, *China Report*, July-September.
22. Aganbeggan Abel (1988), *The Economic Challenge of Perostorika*, U.S Indiana University Press.
23. Brewer.Gary (1983), *The Foundations of Policy Analysis*, Homewood, Dorsey Press.
24. Chang Maria (1996), The Thought of Deng Xiaoping, *Communist and PostCommunist Studies*, No.4.
25. Cooke.S (1994), *Making Management Decisions*, Prentice-Hall.
26. Dunn.w (1994), *Public Policy Analysis*, Prentice Hall.
27. Fara Paticia, (2009), *Science: A Four Thousand Year History*, Oxford: Oxford University Press.
28. Gold man.M (1987), *Gorbachov's Challenge*, NewYork, W.Norton.
29. Hill.C and G.Jones, (2007), *Strategic Management*, NewYork, Houghton Mifflin Co.

منابع لاتین